

قیام عیسی مسیح

The Resurrection of Jesus Christ

قیام عیسی مسیح
The Resurrection of Jesus Christ

نویسنده: دکتر سیما پیروز
Author: Dr. Sima Pirooz

انتشارات خدمات جهانی فارسی زبان
Persian World Outreach, Inc. Publication
Email: pwo1998@gmail.com
Web Site: www.persianwo.org

این کتابچه با اجازه نویسنده چاپ شده است.
This Booklet Printed with permission by Author

حق چاپ محفوظ است مه ۲۰۱۱
All rights reserved May 2011

عید رستاخیز یا قیام عیسی مسیح از مرگ

آیا عنوان این عید برای شما هم عجیب و باور نکردنیست؟ آیا باور می‌کنید که کسی پیش از روز قیامت از مردگان قیام کرده باشد؟ اگر باور نمی‌کنید، تعجبی ندارد چون شما تنها نیستید. حتی حواریون هم در ابتدا باور نکردند. زیرا آنها هم عقیده داشتند که قیامت برای همه در یک زمان اتفاق خواهد افتاد. پس موضوع این نوبر قیامت چه بود؟ بیایید نگاهی به وقایع آنروز یکشنبه بیندازیم. روزی که زندگی همه ما را بنوعی تحت تاثیر قرار داد.

در حدود دو هزار سال پیش در یک غروب در عید فصح، عیسی مسیح بر روی صلیب جان و خونس را داد. عید فصح عید بزرگ یهودیان است. یهودیان در این عید آزادی قوم خود را از بردگی جشن می‌گیرند. زیرا خدا آنها را بوسیله فدیه دادن با خون قربانی از اسارت چهار صد و سی ساله در مصر نجات داد. مسیحیان باور دارند که آن قربانی سمبلی از قربانی حقیقی یعنی عیسی مسیح بود که خون پاکش را برای آزادی همه قوما از اسارت گناه داد. بله می‌گفتم که عیسی مسیح مصلوب شد و مُرد. در آنجا شخص ثروتمندی بود بنام یوسف که از شاگردان او بود. یوسف از اهالی شهری کوچک در شمال اورشلیم بود بنام رامه. او از ترس یهودیان مخفیانه از پیلاتس فرمانروای رومی اجازت گرفت و جسد را از صلیب پایین آورد. نیکودیموس که یکی از کاهنان یهود بود و او هم به عیسی مسیح ایمان آورده بود، در حدود سی تا چهل کیلو مَر مخلوط با عود برای حنوط کردن جسد عیسی مسیح با خود آورد. آن دو نفر بدن عیسی را برداشته در کفن آغشته به مَر و عود به رسم مراسم تدفین یهودیان پیچیدند. در محلی که عیسی مصلوب شد باغی بود و در باغ قبر تازه‌ای بود که هرگز هیچکس در آن دفن نشده بود و در واقع آن قبر را یوسف برای خودش از سنگ تراشیده بود. آنها جسد عیسی را در آن قبر گذاشته و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیدند. در آن زمان قبر یهودیان فقیر متشکل از گودالی در زمین بود که جسد را در آن می‌گذاشتند. اما قبر یهودیان ثروتمند از غاری بصورت اطاقک بود که در آن تختی گذاشته می‌شد و جسد کفن پیچیده و حنوط کرده را روی آن می‌گذاشتند و در قبر را با سنگی می‌بستند. آنها توانستند همه اینکارها را سریع انجام دهند چون آن قبر نزدیک بود. آنروز زمان تهیه یهود یا عید فصح و بعد عید فطیر و روز سبت بود که کار کردن در آن روزها جایز نبود و نمی‌توانستند راه دور بروند و تا یکشنبه هم نمی‌توانستند برای حنوط کردن جسد صبر کنند. زنان منجمله مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و یوشا که من فکر می‌کنم همان مریم مادر عیسی باشد که پای صلیب بود، بدنبال آنها رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند. بعد برگشتند تا حنوط و عطریات بیشتری برای یکشنبه مهیا کنند. آنشب و تا شنبه همه چیز عادی گذشت. یهودیان مثل همه شنبه‌های گذشته دست از کار کشیده بودند و حواریون از ترس در جایی جمع شده درها را بروی خود بسته بودند. اما روز شنبه کاهنان یهود که شنیده بودند عیسی مسیح حداقل سه بار به همراهانش گفته بود که قرار است بمیرد و روز سوم از مردگان قیام کند، به همکاری رومیان که حاکم وقت اسرائیل بودند، رفتند و سنگ قبر او را مَهر و موم کرده، کشیکچینی برای محافظت قبر گذاشتند تا مبادا شاگردان مسیح جسد را دزدیده، در بین مردم شایع کنند که او از مردگان قیام کرده است. از آنجایی که یهودیان روز را از ۶ بعدازظهر تا ۶ بعدازظهر روز بعد حساب می‌کردند، روز یکشنبه از ساعت ۶ بعدازظهر شنبه شروع می‌شد و از آن ساعت کار کردن جایز بود. ما دقیقاً نمی‌دانیم در چه ساعتی ولی در شروع یکشنبه مریم مجدلیه و مریم مادر عیسی با بعضی دیگر از زنان بر سر قبر آمدند.

آنها چون دیده بودند که یوسف و نيقوديموس سنگ بزرگی بر در قبر گذاشته بودند، هر چند که از مَهر و موم آن و وجود کشیکچیان خبری نداشتند، در راه فکر می‌کردند که چه کسی را پیدا کنند که سنگ را از سر قبر برای آنها کنار بزند. وقتی آنجا رسیدند دیدند که آن سنگ بسیار بزرگ غلطانیده شده بود و در قبر باز بود و کسی آنجا نبود. وقتی داخل قبر شدند دیدند که جوانی با لباسی سفید و درخشان در طرف راست تخت نشسته بود. آنها بسیار تعجب کردند. آن جوان به آنها گفت: نترسید! آیا بدنبال جسد عیسی ناصری که مصلوب شد می‌گردید؟ بیایید جایی را که جسدش را گذاشته بودند نگاه کنید. او در اینجا نیست و برخاسته است. حالا بروید و به شاگردانش بخصوص به پطرس این خبر را بدهید و بگویید که او همانطور که قبلاً بشما گفته بود می‌خواهد در جلیل شما را ملاقات کند. اینرا گفت چون به احتمال قوی پطرس بخاطر سه بار انکار کردن خداوند در حال پریشانی بسر میبرد و خداوند می‌خواست او را تقویت کند. زنان که بسیار تعجب کرده بودند، ناگهان متوجه دو مرد شدند که در لباس سفید و درخشنده کنار آنها ایستاده‌اند. در حالیکه آنها از ترس سرشان را پایین انداخته بودند، آندو مرد پرسیدند که چرا زنده را در میان مردگان جستجو می‌کنید؟ او در اینجا نیست بلکه برخاسته است. یادتان هست وقتیکه در جلیل بودید برایتان گفت که همه این وقایع یعنی مرگ او بر صلیب و قیام او از مردگان باید اتفاق بیفتد؟ زنان حرفهای مسیح را بخاطر آوردند و از سر قبر برگشتند زیرا لرزه و حیرت ایشانرا فرو گرفته بود و از ترسشان چیزی بکسی نگفتند. اما بعد وقتی بخود آمدند به حواریون آنچه دیده بودند گفتند. البته شاگردان حرف آنها را باور نکردند، اما پطرس وقتی شنید که خداوند او را صدا می‌زند و او را به اسم خوانده است قوت گرفت و برخاسته دوان دوان بسوی قبر رفت و خم شده دید که در آنجا فقط کفن بود. او از این ماجرا تعجب کرده بخانه خود برگشت. هنوز تاریک بود ولی راه نزدیک بود و مریم مجدلیه که بعلت اینکه شاگردان حرف او و زنان دیگر را هذیان پنداشته بودند شک کرده بود، یکبار دیگر بر سر قبر رفت و وقتی اطمینان پیدا کرد که جسد در آنجا نیست، دوان دوان نزد پطرس و یوحنا رفت و به ایشان گفت خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذاشته‌اند. اینبار پطرس و یوحنا با هم بیرون دویده بطرف قبر رفتند. هر دو با هم می‌دویدند اما یوحنا جلو افتاده اول بقبر رسید و خم شده فقط کفن را دید ولی داخل قبر نرفت. بعد پطرس هم به او رسید، اما او اینبار داخل قبر رفت و دید که کفن آنجا گذاشته شده بود و دستمالی را که بطرز مخصوص و منظمی به سر او پیچیده بودند، در جایی جداگانه از کفن و بهمان صورت منظم و پیچیده قرار داشت. در واقع مثل این بود که جسم متبدل شده‌ او از کفن و دستمال پیچیده شده به سرش عبور کرده بود، چون حتی تای آن بهم نخورده بود. بنظر می‌آید که تختی که جسد روی آن بود نسبت به در قبر طوری قرار گرفته بود که تا کسی داخل نمی‌شد نمی‌توانست قسمت سر آن را ببیند. پس یوحنا هم داخل شد و او هم با دیدن طرز قرار گرفتن دستمال سر و کفن عیسی مسیح گفته زنان منجمله مریم مجدلیه را باور کرد، که دیگر جسدی در کار نیست، هر چند که هنوز عمق مطلب را درک نکرده بودند که حقیقتاً او از مردگان قیام کرده بود. پطرس و یوحنا به مکان خود برگشتند، اما مریم بیرون قبر گریان ایستاده بود چون هنوز فکر می‌کرد که کسی جسد را برده و او نمی‌داند چه کسی اینکار را کرده است و کجا می‌تواند آنرا جستجو کند. او در حالیکه میگریست بسوی قبر خم شده، دو فرشته را دید که لباس سفید در بر داشتند و یکی بطرف سر و دیگری بطرف پا در جاییکه بدن عیسی را گذاشته بودند نشسته دید. چون قیام عیسی مسیح از مردگان امری بسیار عظیم بود، درهای آسمان گشوده شده بود و فرشتگان زیادی در رفت و آمد بودند. چنانکه عیسی مسیح به تثائیل گفته بود که چنین چیز بزرگی را

خواهد دید. یعنی آسمان گشوده و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند. یعقوب پسر اسحاق هم این را در خواب دیده بود وقتی که از دست برادرش عیسو فرار می‌کرد. یعقوب در خواب دید که ناگاه نردبانی بر زمین بر پا شده که سرش به آسمان می‌رسد و فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول می‌کنند. این نردبان همان عیسی مسیح یا پسر انسان است که تنها رابطه بین زمین و آسمان است. بله، آندو فرشته به او گفتند ای زن برای چه گریه می‌کنی؟ بدیشان گفت خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذاشته‌اند. در حالیکه این را میگفت برگشت و عیسی را پشت سرش ایستاده دید، ولی او را نشناخت. عیسی به او گفت ای زن برای چه گریه می‌کنی؟ دنبال چه کسی می‌گردی؟ مریم چون فکر میکرد که او باغبان است، به او گفت ای آقا اگر تو او را برداشته‌ای بمن بگو او را کجا گذاشته‌ای تا من او را بردارم. عیسی به او گفت ای مریم. او برگشته گفت ربونی یعنی استاد من. مریم عیسی را وقتی شناخت که او را به اسم صدا زد. عیسی به او گفت مرا لمس مکن زیرا هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام و لیکن نزد برادران من رفته به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم. مریم آمده به شاگردان او که در حال گریه و ماتم بودند خبر داد که خداوند را دیدم و بمن چنین گفت. ولی آنها باور نکردند چون در گریه و ماتم خود غرق بودند و فکر می‌کردند که نه تنها عیسی مسیح مرده بود بلکه جسد او هم ناپدید شده بود و نمی‌دانستند جسد کجاست. این برای یهودیان غم مضاعف بود. نمی‌دانیم وقتی برای اولین بار زنان بر سر قبر رفتند چطور در قبر باز شده بود، و یا چطور بعد از ملاقات مریم مجدلیه با عیسی مسیح قیام کرده دوباره در بسته شده بود. ولی تصور من از زمانبندی و ترتیب وقایع در اناجیل این است که قبل از اینکه زنان برای اولین بار بر سر قبر بیایند، در بطرز مافوق طبیعی باز شده بود و کشیکچیان بعد از اینکه بخود آمدند از ترس جانشان فرار کرده و به کسی حرفی نزده بودند و بعد از اینکه خداوند به مریم ظاهر شد، برگشتند و سنگ را دوباره غلطانیدند و آنجا ایستادند که همه چیز عادی بنظر بیاید و کاهنان و رومیان متوجه غیبت جسد نشوند. چون در آنزمان کوتاهی کردن در انجام وظیفه برای یک سرباز رومی مرگ حتمی بدنبال داشت. شاید هم اصلاً نفهمیده بودند که دیگر جسدی در کار نیست. از طرف دیگر وقتی که مریم مجدلیه به شاگردان خبر داد که خداوند را دیده و با او حرف زده، بنظر می‌آید که کسی حرف مریم مجدلیه را باور نکرد جز مریم دیگر، که من فکر می‌کنم همان مریم مادر عیسی باشد. بهر حال باز آندو مریم به سر قبر برگشتند. در این وقت صبح زود بود و هوا کمی روشن تر شده بود. ناگهان زلزله‌ای عظیم رخ داد چونکه فرشته خداوند از آسمان نزول کرده آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده بر آن بنشست. و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود. و از ترس او کشیکچیان بلرزه در آمده مثل مرده گردیدند. اما فرشته به زنان رو کرده گفت شما نترسید. میدانم که دنبال عیسی مصلوب شده می‌گردید. او در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است و الآن قبل از شما بجلیل می‌رود. اگر به آنجا بروید، او را خواهید دید. آنها فوراً از قبر با ترس و خوشی عظیم رفتند تا به شاگردان او اطلاع دهند. وقتیکه در راه بودند ناگهان عیسی به آنها برخورد سلام کرد. آنها جلو رفته به پایهای او چسبیدند و او را پرستش کردند. اینبار عیسی مسیح مانع دست زدن آنها نشد چون در زمان بین ملاقاتش با مریم مجدلیه و این زمان، به آسمان و نزد خدای پدر رفته بود و خون خود را بعنوان خون بره بی عیب برای فدیة بشر در مقام کاهن اعظم به قدس‌الاقداص آسمانی برده بود. در ملاقات اول که هنوز فدیة به قدس‌الاقداص برده نشده بود، اگر کسی کاهن اعظم (خداوند) را لمس می‌کرد می‌مرد، اما در دفعه دوم که این امر انجام شده بود آنها توانستند کاهن و خداوند زنده را لمس کنند و

نمیرند. در واقع عملاً زمان فیض از این تاریخ شروع شد. زیرا که تا این وقت شریعت حاکم بود و راه بین تماس خدا و انسان بسته بود. در عهدعتیق که سمبلی از عهدجدید است و عیسی مسیح آنرا به انجام رسانید، خدا به موسی نمونه‌ای آسمانی از مسکن و تمام اسباب آن نشان داد و به او گفت که دقیقاً مسکن را مطابق آن بسازد. او گفت که تابوتی به اندازه قد انسان از چوب بسازد و آنرا از درون و بیرون به طلا بپوشاند (نشانه‌ی الاهیت در جسم انسان) و بر روی آن در هر طرف تاجی زرین بسازد (نشانه پادشاهی) و کلام خدا (عیسی مسیح) را در آن بگذارد. آنوقت تخت رحمت را از طلای خالص ساخته (فیض و رحمت خدا به انسان تنها از طریق مرگ عیسی مسیح و بر روی تابوت عهد او قرار میگیرد.) روی تابوت بگذارد. بعد دو فرشته از طلا ساخته، هر کدام را در یک سر تخت رحمت بگذارد (چنانکه مریم مجدلیه هم نمونه حقیقی آنرا بر سر قبر عیسی دید و در آنجا خداوند با او ملاقات کرد و با او سخن گفت). تا در آنجا با او ملاقات کند و از بالای تخت رحمت از میان دو فرشته که روی تابوت شهادت هستند با او سخن گوید. وقتی دو مریم عیسی مسیح قیام کرده را پرستش کردند، او به آنها گفت نترسید بروید و به برادرانم بگویید که بجلیل بروند. آنها در آنجا مرا خواهند دید. وقتی دو مریم در راه بودند، بعضی از کشیکچیان بشهر رفته به رؤسای کهنه همه این وقایع را اطلاع دادند. رؤسای کهنه با مشایخ جمع شدند تا در اینباره مشورت کنند. در ضمن پول زیادی هم به سپاهیان داده گفتند بگویید که شبانگاه شاگردانش آمده وقتیکه ما در خواب بودیم او را دزدیدند. و هر گاه این سخن بگوش والی برسد، ما او را متقاعد می‌کنیم تا به شما صدمه‌ای نرسد. کشیکچیان پول را گرفتند و همان کاری را کردند که به آنها گفته شده بود و این حرف تا امروز در میان یهودیان شایع است که شاگردان عیسی مسیح جسد او را دزدیدند. دو مریم برگشتند و آنچه اتفاق افتاده بود به شاگردان گفتند. فرشته‌ها دوبار تأکید کرده بودند که شاگردان و پطرس به جلیل بروند جایی که خداوند می‌خواست با آنها ملاقات کند و خود خداوند هم به دو مریم این پیغام را داد. بنظر میاید که پطرس به آنجا رفت و خداوند را دید. در همانروز یکشنبه دو نفر از شاگردان عیسی مسیح بطرف دهی در اطراف اورشلیم بنام عموآس می‌رفتند و با یکدیگر از تمام این وقایع صحبت می‌کردند. در حالیکه گرم گفتگو بودند و با همدیگر بحث می‌کردند، ناگهان خود عیسی نزدیک شده با ایشان همراه شد. ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند، درست مثل دفعه اولی که به مریم ظاهر شد. او به ایشان گفت درباره چه صحبت می‌کنید و راه را بکدورت می‌پیمایید؟ یکی از آندو که کلیوپاس نام داشت در جواب او گفت: مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه اخیراً در اینجا واقع شد باخبر نیستی؟ به ایشان گفت چه چیز است؟ به او گفتند: درباره عیسی ناصری حرف می‌زنیم که مردی بود نبی و در حرف و عمل در حضور خدا و تمام قوم اقتدار داشت و اینکه چطور رؤسای کهنه و حکام ما او را محکوم به مرگ کرده، مصلوب ساختند. اما ما امیدوار بودیم که او همان باشد که قرار بود اسرائیل را نجات دهد. علاوه بر همه اینها، امروز که روز سوم از مرگ اوست بعضی از زنان ما هم ما را بحیرت انداختند چون صبح زود سر قبر رفتند. و جسد او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را در رؤیا دیدیم که گفتند او زنده شده است و جمعی از رفقای ما بسر قبر رفته آنچنانکه زنان گفته بودند یافتند ولی او را ندیدند. عیسی به ایشان گفت ای بیفهمان و بی‌ایمانان مگر نبوت‌های انبیا را نخوانده‌اید که مسیح باید این زحمات را ببیند تا بجلال خود برسد. آنوقت از موسی و سایر انبیا شروع کرده نبوت‌های درباره خودش را در تمام کتب برای ایشان شرح داد. وقتی به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر برود، ولی ایشان اصرار کرده گفتند که با ما باش چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده. عیسی قبول

کرد و با ایشان ماند. وقتیکه با آنها نشسته بود نانرا گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد. آنوقت بود که ناگهان چشمانشان باز شده او را شناختند. شاید از طرز دعا کردنش او را شناختند و شاید با دیدن نان در دستهای سوراخ شده او بود که او را تشخیص دادند، بهر حال همان موقع از پیش آنها غایب شد و آنها به همدیگر میگفتند وقتیکه در راه با ما صحبت می کرد و کتب را برای ما تفسیر مینمود، دل ما بر حقیقت گفتارش گواهی میداد. در همانوقت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و به دیگران این خبر را دادند، اما آنها حرفشان را باور نکردند. وقتی شب شد یازده حواری را یافتند که با رفقای خود جمع شده درها را بسته بودند و می گفتند خداوند در حقیقت برخاسته و شمعون یعنی پطرس هم او را دیده است. آنوقت آن دو نفر نیز سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان را خبر دادند. و ایشان در این گفتگو بودند که ناگهان عیسی خود در میان ایشان ایستاده به ایشان سلام گفت. اما آنها بسیار ترسیدند و گمان بردند که روحی می بینند. عیسی به ایشان گفت چرا مضطرب شدید و برای چه در دلهای خود شک کردید؟ دستها و پایهایم را نگاه کنید که من خودم هستم و دست بر من بگذارید و ببینید زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد چنانکه می بینید که من دارم. اینرا گفت و دستها و پایها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد. چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده در عجب بودند به ایشان گفت چیز خوراکی در اینجا دارید؟ آنها قدری از ماهی بریان و از شانه عسل به وی دادند. عیسی آنرا گرفته پیش ایشان خورد و به ایشان گفت سلامت باشید. همانطور که پدر مرا فرستاد من هم شما را می فرستم. آنوقت دمید و بایشان گفت روح القدس را بیابید. یعنی روح خدا را دریافت کنید. گناهان آنانیرا که آمرزیدید برای ایشان آمرزیده شد و آنانیرا که بستید بسته شد. و به ایشان گفت وقتی با شما بودم گفتم که باید آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من نبوت شده است به انجام برسد. و در آنوقت ذهن ایشانرا روشن کرد تا کتب را بفهمند. و به ایشان گفت همینطور هم نوشته شده است که مسیح باید بمیرد و روز سوم از مردگان برخیزد. و از اورشلیم شروع کرده موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امتها بنام او کرده شود و شما شاهد بر این امور هستید. من کسی را که پدر وعده داده است بر شما می فرستم پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتیکه این قوت آسمانی بر شما قرار گیرد. اما توما که یکی از حواریون بود و به او توام میگفتند، وقتیکه عیسی آمد با ایشان نبود. وقتی توما برگشت به او گفتند خداوند را دیده ایم. به ایشان گفت تا در دو دستش جای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخها نگذارم و دست خود را بر پهلویم نگذارم ایمان نخواهم آورد. یک هفته گذشت و باز یکشنبه بود که شاگردان با توما در خانه جمع بودند و درها بسته بود که ناگهان عیسی آمد و در میان آنها ایستاده سلام کرد. آنوقت به توما گفت انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی ایمان مباش بلکه ایمان دار. توما در جواب او گفت ای خداوند من و ای خدای من. عیسی گفت ای توما بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشا بحال آنانیکه ندیده ایمان آوردند. بنظر می آید که حتی این وقایع عجیب برای آنها کافی نبود و به حواس پنجگانه خود اعتماد نکردند. لذا عیسی مسیح با باور و فکر آنها به آنها ظاهر شد یعنی با آنچه از او دیده بودند و تجربه ای که از او داشتند تا بلکه به این وسیله او را بشناسند. جریان اینطور اتفاق افتاد که پطرس، توما، نتنائیل و دو پسر زبدي (یعقوب و یوحنا) و دو نفر دیگر از شاگردان که جمعاً هفت نفر می شدند جمع بودند که پطرس به ایشان گفت می روم تا ماهی صید کنم. به او گفتند ما هم با تو می آئیم و بیرون آمده بکشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند و وقتی صبح شد عیسی بر ساحل ایستاده بود اما شاگردان نمی دانستند که عیسی

است. عیسی بدیشان گفت ای بچه‌ها نزد شما خوراکی هست؟ به او جواب دادند: نه. به ایشان گفت دام را بطرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت. اینکار را کردند و از کثرت ماهی توانستند آنرا بکشند. یوحنا به پطرس گفت خداوند است. چون پطرس شنید که خداوند است در آب پریده به ساحل رفت و بقیه با قایق به ساحل رسیدند در حالیکه دام ماهی را می‌کشیدند. وقتی به خشکی آمدند آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند. عیسی به ایشان گفت از ماهی که الآن گرفته‌اید بیاورید. شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید پر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودیکه اینقدر بود دام پاره نشد. عیسی به ایشان گفت بیایید بخورید ولی احدی از شاگردان جرئت نکرد که از او بپرسد تو کیستی زیرا می‌دانستند که خداوند است. آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته به ایشان داد و همچنین ماهی را و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان خود را بشاگردان ظاهر کرد. بعد از غذا عیسی با پطرس عهد می‌بندد که او مواظب ایمانداران باشد و به آنها رسیدگی کند. پطرس بعد از عهد بستن به خداوند می‌گوید پس یوحنا چکار کند؟ عیسی گفت تو بدنال من بیا و کاری به دیگران نداشته باش. عیسی مسیح به دلایلی بسیار در مدت چهل روز بر شاگردان ظاهر می‌شد. و در امور ملکوت خدا سخن می‌گفت. و بالاخره در آخرین باری که به آنها ظاهر شد، ایشانرا بیرون از شهر تا بیت عنیا برد و در کوه زیتون دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرده ایشانرا برکت داد و در حین برکت دادن ایشان که در حدود پانصد نفر بودند، از ایشان جدا گشته بسوی آسمان بالا برده شد. آنانیکه آنجا بودند از او سؤال کردند خداوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل برقرار خواهی کرد؟ به ایشان گفت از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید. اما وقتیکه روح‌القدس بر شما می‌آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان. وقتی اینرا گفت در حالیکه همه آنها به او نگاه می‌کردند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود و چون بسوی آسمان چشم دوخته بودند هنگامیکه او می‌رفت ناگهان دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده گفتند ای مردان جلیلی چرا ایستاده بسوی آسمان نگاه می‌کنید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد باز خواهد آمد بهمین طوریکه او را بسوی آسمان روانه دیدید. آنها او را پرستش کرده با خوشی عظیم بسوی اورشلیم برگشتند و پیوسته در هیکل، که محل پرستش یهودیان بود، مانده خدا را حمد و سپاس می‌گفتند. آنها در هر خانه‌ای که بودند با یکدلی جمع می‌شدند و در اورشلیم ماندند تا طبق وعده عیسی مسیح موعود پدر یعنی روح‌القدس فرستاده شود و آنها بقوت و اقتدار از آسمان مجهز شوند. و چنین شد و بدینگونه کلیسا تولد یافت. جلال بر نام خداوندان عیسی مسیح.

بر اساس:

- انجیل متی باب ۲۷ آیات ۵۵-۶۶ و باب ۲۸
- انجیل مرقس باب ۱۵ آیات ۴۰-۴۷ و باب ۱۶
- انجیل لوقا باب ۲۳ آیات ۴۱-۵۶ و باب ۲۴
- انجیل یوحنا باب ۱۹ آیات ۳۸-۴۲ و بابهای ۲۰ و ۲۱ و باب ۱ آیات ۵۰ و ۵۱
- کتاب اعمال رسولان باب ۱
- کتاب پیدایش باب ۲۸ آیه ۱۲
- کتاب خروج باب ۲۵